

دکتر محمد علوی مقدم\*

### نکته‌های بلاغی چند آیه در قرآن مجید\*\*

بحث خود را درباره آیه ۲۰۳ سوره بقره که بخشی از مراسم حج را باز گفته و سرانجام به انسان‌سازی پرداخته، ادامه می‌دهیم. آیه اینست:

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ  
بقره / ۲۰۳

یعنی: در روزهای معین خدا را یاد کنید و ذکر خدا بگویید [روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی‌حجه] در این آیه، خدای بزرگ دستور داده که ختم مراسم حج باید با ذکر خدا و تقوا همراه باشد، یعنی خدا را در روزهای معینی که در

---

\* عضو هیأت علمی گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد  
\*\* بخش نخست این مقاله تحت عنوان «نکته‌هایی از چند آیه از قرآن مجید» در شماره ۱۵۸-۱۵۹ همین نشریه بهار و تابستان ۱۳۷۵ درج شده است.

اصطلاح، ایام تشریق نام دارد و واقعاً روشنی‌بخش روح و جان انسان است، و عبارت از روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه است یاد کنید، یعنی به یاد باشید و ذکر او را بر زبان جاری سازید. این ایام در لسان روایات، ایام تشریق نامیده شده است.

ایام تشریق هم اسم بامسمایی است؛ زیرا این ایام روشنی‌بخش جان و روح انسانهاست.

و چه بسا انسانهایی که در پرتو مراسم عالی و یاد خدا بودن، روح و روان‌شان، روشن گردد.

بخش پایانی آیه یعنی: «... وَأَتَّقُوا اللَّهَ...» در واقع تحریض و تشویقی است به لازم بودن تقوا، یعنی خداوند، در ضمن گفته است:

ای انسانی که آمدی و رنج سفر به خود هموار کردی، سعی کن که تقوا را پیشه خود سازی و با روحی پاک در آینده زندگی کنی و از ارتکاب گناه دوری گزینی، خدا خواسته است، بدین وسیله، حج گزاران دارای روحی پاک از آلودگیها بشوند، «اتقواالله» را شعار خود سازند.

شاید بتوان گفت که به یاد خدا بودن و ذکر خدا گفتن و سرانجام از تقوا سخن گفتن و جمله «اتقواالله» را به کار بردن از ویژگیهای اسلام است.

در بخش میانی آیه یعنی: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» قرآن گفته است: آنان که شتاب کنند و ذکر خدا را در دو روز انجام دهند، گناهی بر آنان نیست و آنها که تأخیر کنند [و سه روز انجام دهند] نیز گناهی بر آنها نیست.

در این بخش لای نفی جنس، نقش بس مهمی دارد و می‌خواهد از زائر خانه خدا نفی گناه کند یعنی پس از انجام مناسک حجی که از روی ایمان

باشد، و در آن، اخلاق و توجّه باشد، قرآن گفته است همه آثار گناهان پیشین و رسوبات معاصی، ار دل و جان آنها شسته می‌شود و روحی پاک از آرایش گناه، خواهند داشت.

جمله «لِمَنْ أَتَقَى» مؤید این سخن است.

\*\*\*

اینک بحث خود را در باب آیه ۹۶/آل عمران دنبال می‌کنیم یعنی آیه: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» یعنی: براستی که نخستین خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بناشد، در سرزمین مکه است که پربرکت است و مایه هدایت جهانیان. این آیه، در واقع جواب از سؤال مقدّری و پاسخی است به آنان که گفتند:

چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟

در جواب گفته شده، این خانه، نخستین خانه توحید است، نخستین جایگاهی است که برای پرستش خدا ساخته شده و برای آنان که به آن خانه پناه برند، امنیت است، با سابقه ترین معبد است، خانه‌ای است پربرکت، خانه‌ای است که مرکز اجتماع خواهد بود، و چون به آن پناه برند، آرام گیرند و جانشان در اطمینان بیاساید. خانه‌ای است که به قول سید قطب [فی ظلال القرآن] ۱/۲ و ۱۴ [«مَثَابَةُ الْأَمْنِ لِكُلِّ خَائِفٍ» است، خانه‌ایست که «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» «اِخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْمُسْلِمِينَ قِبْلَةً»

درست است که هر کس به این خانه پناهنده شود در امان است و کسی حقّ تعقیب او را ندارد و این مسأله از باب حرمت بیت و حوالی آن است. ولی باید دانست که اگر کسی به صاحب بیت برسد و به مقام فناء فی الله نائل

گردد، آن وقت به ایمنی حقیقی رسیده است. و مقام ایمنی واقعی است که می توان گفت:

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»

محمد بن ابی بکر عبدالقادر رازی [م. ۶۶۶ هـ] در کتاب «تفسیر اسئله القرآن المجید و اجوبتها»<sup>۲</sup> نوشته است [رک: ص ۳۴]:

از زمان آدم، تا روزگار بنای کعبه، خانه های بسیاری ساخته شده،

پس چگونه می توان گفت: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...»

و چگونه می توان کعبه را نخستین خانه دانست؟!

رازی در پاسخ گفته است: معنای این آیه این است که:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ قِبَلَهُ لِلنَّاسِ وَ مَكَانَ عِبَادَةِ لَهُمْ أَوْ وُضِعَ

مُبَارَكًا لِلنَّاسِ»

پیش از رازی، زجاج [م. ۳۱۱ هـ] نیز تقریباً همین مطلب را گفته بوده

است. رک: معانی القرآن و اعرابه<sup>۳</sup>، ج ۱/ص ۴۵۴.

در جلد یکم ص ۳۲۱ تفسیر الخازن<sup>۴</sup> نوشته است [سال تألیف این

تفسیر ۷۲۵ هـ است]: کسی از حضرت علی علیه السلام پرسید: آیا کعبه اول بیتی

است که در روی زمین بنا شده؟ علی علیه السلام جواب داد خیر!

«وَلَكِنَّهُ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مُبَارَكًا وَ هُدًى»

نکته دیگر آن که کلمه «بیت» یک بار به خدا اضافه شده و گفته شده

«طَهُرُ بَيْتِي» و بار دیگر به صورت «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» آمده است.

در پاسخ باید گفت «اضافه بیت به الله» برسبیل تشریف و تعظیم

است و مثل «ناقة الله» در سوره الشمس که قرآن گفته است: فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ

نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقِيَاهَا» ولی اضافه به «الناس» در آیه مورد بحث یعنی «أَوَّلَ بَيْتٍ

وَضِعَ لِلنَّاسِ» برای این است که بگوییم: تمام مردم در آن بیت مشترک هستند. کلمه «بکه» در آیه مورد بحث یعنی آیه ۹۶/آل عمران: بنا به گفته ابن قتیبه در تفسیر «غریب القرآن»<sup>۵</sup> صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸ همان مکه است. در زبان عربی باء به میم بدل می‌شود. یُقَالُ: سَمَدٌ رَأْسُهُ وَسَبْدُهُ: اذا استأصله و نیز می‌گویند سَرٌّ لَازِمٌ وَ لَازِبٌ که میم به باء بدل شده است.

فاضل مقداد در ص ۲۱۴ کنزالعرفان<sup>۶</sup> نوشته است: الْبَلَدُ كُلُّهُ مَكَّةٌ وَ

بَكَّةٌ: موضع المسجد

در آیه مورد بحث کلمه «مبارکاً» که حال است یعنی ذابریکه و اصل البركة النمو و زیاده تعبیر مبارک بودن در مورد چیزهایی است که خیر آن همیشگی است. کما این که قرآن چون منشأ خیر است در چند مورد از آن به مبارک یاد شده است.

از بیت الله هم به مبارک توصیف شده؛ زیرا کثیرالخير و البركة می‌باشد.



اینک بحث ما درباره بخش دوم آیه ۹۷ سوره آل عمران است، یعنی:

«... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

اصل حج در اسلام به وسیله آیه مزبور تشریح شده به قول ابن‌العربی در ج ۱/۲۸۵ احکام القرآن<sup>۷</sup> بیان «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» بر وجوب حج دلالت می‌کند؛ زیرا در زبان عربی وقتی گفته می‌شود: «لِفُلَانٍ عَلَى كَذَا» وجوب آن چیز مؤکدتر شده و این گونه بیان، بلیغ‌ترین الفاظ وجوب است و تأکید است برای الزام حج، به قول نویسنده «اقصى البیان»<sup>۸</sup> در ج ۱/۳۴۵ از جمله خبریه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...» امر و وجوب، مؤکدتر و بلیغ‌تر و شدیدتر استنباط

می‌شود تا صیغه امری.

از طرفی، جمله اسمیه بر دوام و ثبات، دلالت می‌کند و در واقع گفته شده است که: حج گزاردن حقی است از آن خدا، در عهده مردم. در آغاز هم مطلب به صورت جمله اسمیه و به طور عموم به شکل «علی الناس» بیان شده و سپس بدان تخصیص داده شده و گفته شده «مَنِ اسْتَطَاعَ» و این خود دلیل است بر وجوب حج، زیرا تفصیل بعد از اجمال است، ابهامی است که بعد تبیین شده یعنی جمله در آغاز به صورت مجمل گفته شده و سپس تفصیل داده شده و تمام اینها، مزید تحقیق و تقریر است.

با توجه به این که به قول فاضل مقداد [رک: کنزالعرفان، ج ۱ ص ۲۶۷] از جمله پایانی آیه یعنی: «...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» چنین استنباط می‌شود که خدا، ترک حج را از اعظم کبائر شمرده و در ردیف کفر به شمار آورده و از ترک حج به کفر تعبیر شده که چیزی هم، بدتر از آن نیست. به عبارت دیگر، در پایان آیه به جای این که مثلاً گفته شود: «وَمَنْ لَمْ يَحْجْ...» برای تأکید در حج و برای اثبات وجوب حج [برای مستطعی که حج نگزارد] گفته شده: «وَمَنْ كَفَرَ» و «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» یعنی: هرکس انکار کند وجوب حج را و به آن کافر باشد «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْهُ وَ عَنِ حَجِّهِ وَ عَنِ جَمِيعِ خَلْقِهِ» رک: تفسیر الخازن ۱/۳۲۵.

نکته بسیار مهم آن که در آغاز آیه گفته شده «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...» که از کلمه «لِلَّهِ» در می‌یابیم که حج باید فقط برای خدا باشد و نه برای چیز دیگری و از ترکیب «عَلَى النَّاسِ» هم چنین استنباط می‌کنیم که «النَّاسِ» عام است و همه مردم را از نرینه و مادینه و ذکور و اناث دربر می‌گیرد، جز صغار که بالاجماع، از اصول تکلیف خارج هستند. جمله «مَنِ اسْتَطَاعَ» بدل بعض از کل می‌باشد یعنی

بدل از «النَّاس»<sup>۹</sup> [رک: اعراب القرآن، ۱/۴۵۶]

حجّ در تمام عمر یک بار واجب است؛ زیرا اولاً لفظ مطلق حُجِّلَ بر اقلّ مراتب می‌شود و ثانیاً امر، اقتضای تکرار ندارد، ثالثاً به دلیل روایت ابن عباس، روایت این است: ابن عباس گفت: پیامبر اکرم درباره حجّ با ما سخن می‌گفت، اقرع بن حابس پرسید: اَفِي كُلِّ عَامٍ؟ فقال عليه السلام: لا. رک: کنز العارفان ۱/۲۶۶.

خلاصه این که: عبارتِ مُطْلَق «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» را جمله «مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» مُقَيَّد می‌کند.

ابوالبرکات، ابن الأنباری متوفی به سال ۵۷۷ هجری در کتاب «البيان في غريب اعراب القرآن»<sup>۹</sup> ج ۱/۲۱۳ و ۲۱۴ ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است:

كلمة «مَنْ» در مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، ممکن است در محلّ جرّ باشد؛ زیرا بَدَل از «النَّاس» است و می‌توان آن را فاعلِ مصدرِ مضافِ به معقول یعنی «حِجُّ الْبَيْتِ» دانست و مرفوع.

و ممکن است مرفوعیّت «مَنْ» به سبب مبتدا بودن باشد یعنی مَنْ شرطیه مبتدا واقع شده باشد و فعل «استطاع» هم در محلّ جزم به «مَنْ» و جواب شرط هم، محذوف باشد و تقدیر جمله چنین «مَنْ اسْتَطَاعَ فَعَلَيْهِ الْحِجُّ» خلاصه این که دو آیه ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران<sup>۱</sup> دارای اهمیت

۱ یعنی دو آیه إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا... ۹۷/آل عمران.

ویژه‌ای است و مزایایی را برای بیت الله الحرام بیان کرده است به شرح زیر:

- بیت الله، اَوَّلَ مَسْجِدٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... است.

- مبارک است و دارای برکت.

- هُدًىً لِّلْعَالَمِينَ است.

و در این بیت الله آیات ربوبیت الهی هویدا است؛ زیرا مقام ابراهیم

است، خانه‌ای است که «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» می‌باشد.

قرآن مجید معانی و مفاهیم عالیه را در بهترین و زیباترین الفاظ بیان

کرده و میان دو عنصر لفظ و معنی بخوبی رابطه برقرار کرده و انتظام لفظی و

اتساق معنوی در آیات قرآنی به نحو اتم و اکمل وجود دارد و روی همین اصل

بوده که خطابی (م. ۳۸۸هـ) قرآن را از آن جهت معجزه دانسته که در آن

فصیح‌ترین الفاظ به بهترین وجه تألیف یافته و الفاظ زیبا و معانی عالی در یک

جا گرد آمده و به قول همو در ص ۳ «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن»<sup>۱۰</sup> که گفته

است:

...«وَأَعْلَمُ أَنَّ الْقُرْآنَ إِنَّمَا صَارَ مُعْجَزًا لِأَنَّهُ جَاءَ بِأَفْصَحِ

الْأَلْفَاظِ فِي أَحْسَنِ نِظْمٍ تَأْلِيفٍ مُّضْمِنًا أَصَحَّ الْمَعَانِي»

اینک برای بیان مطلب درباره ۵ آیه نخستین سوره بقره بحث می‌کنیم

تا انتظام لفظی و هماهنگی معنوی در آیات قرآنی بخوبی روشن شود.

قرآن در آیات ۲ و ۳ و ۴ و ۵ سوره بقره گفته است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ

مِن قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُقْلِحُونَ (۵)»



یعنی: این است آن کتاب که هیچ شک و تردیدی در آن، نیست و این کتاب راهنمای پرهیزگاران است. (۲)

کسانی که به نادیده و غیب ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه رزق و روزی ایشان کرده‌ایم به دیگران می‌بخشند. (۳)

و کسانی که به آنچه بر تو فرود آمده [=قرآن] و بر آنچه پیش از تو فرود آمده ایمان آورده‌اند و جهان دیگر را هم باور دارند. (۴)

اینان بر راه پروردگار خویشند و ایشان رستگارانند. (۵)

روبهم رفته قرآن مجید در این آیات تصویری روشن و کامل از پرهیزگاران و متقیان ترسیم کرده، همان طوری که در آیات بعدی از مردمان دوچهره و کافران، تصویری به دست داده است.

در جمله نخستین یعنی «ذَلِكَ الْكِتَابُ» قرآن به کمال وصف شده و در واقع گفته شده که کتاب کامل همین قرآن است و «ذَلِكَ الْكِتَابُ» یعنی «ذَلِكَ الْكِتَابُ الْمُنزَّلُ هُوَ الْكِتَابُ الْكَامِلُ» به قول دانشمند مصری - عبدالرحیم فوده - در ص ۲۳ کتاب خود به اسم «من معانی القرآن»

این بدان می‌ماند که بگوییم: «ذَلِكَ الرَّجُلُ» یعنی این، آن مردی است که کامل است و تمام خصایص اخلاقی و خصال فاضله را داراست.

وقتی هم که می‌گوییم: «ذَلِكَ الْكِتَابُ» یعنی این قرآن جامع است و تمام حقایق دیگر کتب را داراست.

در جمله بعدی قرآن گفته است: «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در این جمله هم بطور کلی شک و تردید را از این کتاب نفی کرده و در واقع گفته: این کتاب با عظمت آن چنان از اعوجاج بدور است که جای هیچ شک و تردیدی در آن نمی‌ماند و هیچ کس در آن ریب و تردید ندارد و شک نمی‌کند.

در جمله سوم قرآن گفته است: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی این قرآن راهنمای پرهیزگاران و متقیان است و عدلت این که به جای هاد که صفت فاعلی است از کلمه «هُدًى» که مصدر است استفاده شده و گفته شده: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» نکته بلاغی وجود دارد و در واقع مبالغه بیشتری را می‌رساند و از آن نفس هدایت استنباط می‌شود.

نظم فکری و استواری معنایی این آیات بسیار شگفت‌آور است؛ زیرا پس از آن که گفت: این قرآن «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» است و راهنمای افراد متقی، بلافاصله پنج ویژگی اساسی برای متقین برشمرده و تصویری از متقین را ترسیم کرده یعنی از آنچه روزی آنان کرده‌ایم، به دیگران می‌بخشند و انفاق می‌کنند و با انسانهای دیگر ارتباط پیدا می‌کنند.

نکته بلاغی این بخش از آیه، در این است که قرآن چون در نظر دارد که موضوع انفاق، همه چیز را شامل شود، انفاق عمومی باشد و تمام مواهب مادی و معنوی را دربرگیرد، گفته است:

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» یعنی از آنچه به آنان عطا کردیم، به دیگران هم می‌بخشند.

کلمه «ما» که موصول است، همه چیز را شامل می‌شود و مؤمنان کسانی هستند که از علم و عقل و نیروهای جسمی و روحی و دیگر مواهب خدادادی به دیگر بندگان سهمی می‌دهند و انفاق می‌کنند.

اگر قرآن می‌گفت: «مِنْ أَمْوَالِهِمْ يُنفِقُونَ» فقط مادیات را دربرمی‌گرفت و شامل انفاق مواهب معنوی نمی‌شد.

ولی قرآن خواسته است بگوید که مؤمنان کسانی هستند که نه تنها مال و ثروت خود را در راه خدا می‌بخشند، بلکه از علم و عقل و نیروهای جسمی و

روحی و از دیگر مواهب خدادادی به دیگر بندگان خدا هم سهمی می‌دهند. البته به قول زمخشری [رک: کشاف<sup>۱۱</sup>، ۱/۱۳۲] تقدم مفعول بر فعل «رزقنا» از باب اهمّیت موضوع است.

صفت دیگر متّین این است که «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» باشند. یعنی در واقع ایمان به تمام پیغمبران خدا داشته باشند یعنی هم ایمان به «مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» که قرآن است داشته باشند و هم ایمان به «مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» که ایمان به کتب آسمانی قبلی است.

صفت پنجم متّین: «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» است یعنی به رستاخیز و به جهان دیگر یعنی جهانی که پس از دنیا و متأخّر از دنیاست، ایمان داشته باشند. از نظر بلاغی: مقدم آمدن جارّ و مجرور [=ظرف] یعنی «و بِالْآخِرَةِ» افاده تخصیص می‌کند. تقدیم ضمیر «هُمْ» نیز که در واقع فاعل است اختصاص را می‌فهماند یعنی در واقع آنان هستند که به آخرت ایمان دارند.

ابن‌ابی‌الاصبع مصری (م. ۶۵۸هـ) در صفحات ۶۹ و ۷۰ «بدیع القرآن»<sup>۱۲</sup> نوشته است: این آیات تمام اوصاف محموده مؤمنان را دربردارد و در این آیات هم اشاراتی است به عبادات بدنی و هم عبادات مالی و هم عبادات باطنی و هم عبادات ظاهری.

پس این آیات تمام عبادات را به ترتیب اهمّیت دربردارد.

قرآن مجید در آیه ۸ سوره بقره، تصویری از مردمان دو چهره و دورو، ترسیم کرد. هم چنان که در آیات نخستین سوره بقره تصویری از متقیان به دست داده بود «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

یعنی برخی از مردم چنانند که می‌گویند: به خدا و روز واپسین ایمان

آورده‌ایم و حال آن که مؤمن نیستند.

در این آیه اگر خوب دقت کنیم نقش کلمات را در ایجاد معنی بخوبی درمی یابیم و به معجزه بودن قرآن پی می بریم.

در بخش نخستین آیه گفته شده: «مِنَ النَّاسِ» و به صراحت اسمی از منافقین و دورویان و مردمان دورو نیآورده و گفته است: «برخی از مردم». علت این که قرآن به صراحت اسمی از منافقین و مردمان دورو نیآورده از این جهت است که شاید آنان از گمراهی خود دست بردارند و به راه راست درآیند، زیرا اگر به صراحت گفته می شد: «وَمِنَ الْمُنَافِقِينَ» یعنی کلمه منافق آورده می شد، دیگر امیدی به بازگشت آنان به راه صحیح و درست نبود. با توجه به این که ترکیب جمله «وَمِنَ النَّاسِ» نشان می دهد که گروه کمی از مردم چنین می گویند.

در این آیه کلمه «يَقُولُ» آمده تا به ما بفهماند که ایمان آنان باطنی نبوده و زبانی بوده و ایمان در جان و روان آنان رسوخ نکرده است. کلمه «آمَنَّا» هم به صیغه ماضی آمده از آن جهت که آدمهای دورو می خواهند بگویند: ایمان از زمانهای گذشته در نهاد ما بوده و از روزگار پیشین و از گذشته ما، در سلک ایمان آورندگان داخل شده ایم.

خود این نکته از نیرنگ و فریب و خذعه آدمهای دوچهره حکایت می کند.

در عبارت آمَنَّا بِاللَّهِ و باليوم الآخر هم نکته ای است زیرا قرآن خواسته است بگوید، ایمان به خدا و روز رستاخیز، این دو باهم، از جمله چیزهایی است که انسان را به خدایش نزدیک می کند، این دو باهم جامعیت دارد.

و بنابه گفته شیخ خلیل یاسین [رک: أضواء علی متشابهات القرآن ۱۳ ص ۲۳]

تکرار باء هم در «آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ» از آن جهت که مردمان دوچهره خواسته‌اند، استحکام و استواری ایمان خود را نشان دهند و لذا گفته‌اند: ما هم به خدا ایمان آورده‌ایم و هم به روز واپسین.

لیکن قرآن در بخش پایانی آیه نتیجه‌گیری کرده و گفته است «وما هم بمؤمنین» البته باید توجه کرد که حرف باء جازه در جمله منفی، تأکید بیشتری را می‌فهماند و به خواننده می‌گوید البته که آنان جزء مؤمنان نیستند و ایمان نیاورده‌اند.



بحث ما پیرامون آیه ۲ مانده است، یعنی:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أُمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا...

یعنی: ای ایمان آورندگان، شعائر الهی [=مراسم حج] را محترم بشمارید و مخالفت با آنها را حلال ندانید. و نه ماه حرام را و نه قربانیهای بی‌نشان و نشان‌دار و نه قصدکنندگان خانه کعبه را، یعنی آنان که به قصد خانه خدا، برای به دست آوردن فضل خدا و خشنودی خدا می‌آیند... در این آیه ایمان آورندگان، مورد خطاب واقع شده‌اند؛ زیرا که آنانند که حجّ به جا می‌آورند.

فعل نهی لَا تُحِلُّوا از ماده «إِحْلَال» بنا به گفته نویسنده کتاب مسالک الافهام<sup>۱۴</sup> [۲/۲۸۱ و ۲۸۲]، إِحْلَال: التَّهَاونُ بِحَرَمَتِهَا وَتَرْكُ عَلَيِّ وَجْهِ الْحَلْيَةِ. یعنی در واقع گفته شده است که نباید محرمات خدایی را حلال و مباح بدانید و حلال‌های خدایی را حرام.

کلمه «شعائر» هم جمع شعیره و برخی هم آن را جمع شِعارة دانسته‌اند و شامل مناسک و برنامه‌های حجّ می‌باشد و من حیث المجموع شامل وقوف به عرفات و مَشعر و منی و رمیِ جمرات و طواف و سعی و دیگر اعمال می‌شود. ترکیب «آمِینَ البیت الحرام» یعنی قاصدین البیت یعنی آهنگ کنندگان خانه که ممکن است مسلمان باشند و ممکن است کافر [= در جاهلیت کُفّار نیز حجّ به جا می‌آوردند] عبارت «یبتغون فضلاً من ربّهم و رضواناً» مجموعاً جمله‌ای است که صفت واقع شده برای آمِینَ البیت الحرام یبتغون فضلاً من ربّهم و رضواناً.

برخی از مفسران گفته‌اند: منظور از فضلاً رزق دنیاوی است در تجارت. و منظور از «رضواناً» رضا و خشنودی اُخروی است [رک: اقصی البیان ۴۰۸/۱]

در این آیه چند دستور مربوط به حجّ و زیارت کعبه هست ولی دستور «ولا آمِینَ البیت الحرام یبتغون فضلاً من ربّهم و رضواناً...» از ویژگی خاص برخوردار است؛ زیرا در این بخش از آیه، قرآن گفته است: باید تمام زائران کعبه از آزادی کامل بهره‌مند باشند و نباید آنان که به قصد زیارت خانه خدا می‌آیند مورد مزاحمت قرار گیرند.

بخش بعدی آیه مورد بحث نیز بسیار حائز اهمیت می‌باشد. بخش بعدی این است «ولایجرمنکم شنان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعندوا...»

یعنی مبادا به خاطر دشمنی با گروهی که شما را [در سال حدیبیه] از آمدن به مسجد الحرام مانع شدند، وادار به تجاوز و تعدی شوید. فعل نهی لایجرمن یعنی لا یحملن = وادار نکنید، فعل مؤکد به نون

تأکید است و ریشه آن جَرَم است و در آیه دو مفعول دارد: مفعول اوّل ضمیر مخاطب «کُم»، مفعول دوم «أَنْ تَعْتَدُوا» می‌باشد.

شَتَان، هم به فتح نون آمده است و هم به سکون نون و به معنای: شدّت بغض و عدوات است [رک: تفسیر جوامع الجامع ۱۵/۱/۳۱۰].  
کلمه شَانِي در آیه «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» صفت فاعلی همین کلمه است و شَانِي از مُبْغِض شدیدتر است.

این بخش از آیه، بسیار حائز اهمیت است و انسان‌ساز و برای تعالی روح و فکر انسانها بسیار ضروری. زیرا که قرآن گفته است:  
مسلمان نباید کینه‌توز باشد و حوادث گذشته را در فکر خود احیاء کند و در صدور انتقام برآید.

جالبتر از همه، بخش پایانی آیه ۲/مائده است که برای تکمیل بخش قبلی گفته شده است:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَأَنَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ. إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» یعنی: در راه نیکی و تقوا، تعاون داشته باشد و در راه گناه و تعدی، همکاری نکنید و از خدا بپرهیزید که مجازات او شدید است.  
طبق این اصل - یعنی اصل تعاون - یک مسلمان موظف است که در کارهای نیک تعاون داشته باشد و نه در کارهای نادرست، نه در اعمال ستمگرانه و ظالمانه.

متأسفانه این اصل، در جاهلیت قرن بیستم وجود ندارد، زیرا در مناسبات بین‌المللی، غالباً کشورهای هم‌پیمان و کشورهایی که با یکدیگر منافع مشترک دارند به حمایت یکدیگر برمی‌خیزند بدون این که اصل عدالت را رعایت کنند و بدون این که ظالم و مظلوم را از یکدیگر تفکیک کنند و بدون این

که محقّ و غیر محقّ را تشخیص دهند.

ولی اسلام به تعاونی دستور می‌دهد و آن همکاری‌ای را می‌پسندد که در کارهای خوب باشد و نه در کارهای نادرست و برنامه‌های ظالمانه و ستمگرانه.

اسلام به تعاونی که در برنامه‌های مفید باشد دستور می‌دهد و نه در تعاون بر گناه و تعدّی و تجاوز.

چه خوب است که این اصل اسلامی رعایت شود و جوامع با کسانی که در کارهای مفید گام برمی‌دارند، همکاری کنند نه با ستمگران و تجاوزکنندگان.

اینک بحث ما پیرامون آیه ۷/سوره بقره است که در این آیه، قرآن تصویری از مردمان دورو و دوچهره را بازگو کرده همچنان که در آیات نخستین سوره بقره تصویری از متّقیان را به دست داده بود.

آیه این است:

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ  
اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ

یعنی: مثل این دوریان، مثل کسی است که آتشی بی‌فروزد و چون آتش گرداگرد او را روشن ساخت، خدا آن روشنی را از ایشان بازگیرد و در تاریکی‌شان گذارد که راه حق و طریق سعادت را هیچ نبینند.

در این آیه فعل ماضی «اسْتَوْقَدَ» که از باب استفعال است بر طلب و کوشش دلالت می‌کند و کلمه «اضاءت» هم به ما می‌فهماند که پس از کوشش فراوان، روشنی موردنیاز را جسته‌اند و اطراف خویش را روشن ساخته‌اند، لیکن جمله «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» نشان می‌دهد که این روشنی دیرپا نبوده و از



میان رفته و خدا این نه را از آنان بازگرفته و آنان را در تاریکی فرو گذاشته است.

اضافه شدن کلمه «نور» به ضمیر «هُم» نشان می‌دهد که از میان رفتن روشنی ایشان و نابودی نورشان مایه ناراحتی آنان شده است.

کلمه «ظُلُمَات» هم که به صورت جمع گفته شده، ظلمتِ بیش از اندازه و تاریکی فراوان را نشان می‌دهد، با توجه به این که ظُلُمَات چون به صورت نکره ذکر شده، ابهام بیشتری را می‌رساند و حکایت از تاریکیهای فراوان و حیرت و سرگردانی بیش از اندازه می‌کند.

از طرف دیگر توصیفِ ظُلُمَات به جمله «لَا يُبْصِرُونَ» بر شدت تاریکی می‌افزاید.

ممکن است کسی بگوید: چرا قرآن گفته است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا» و گفته نشده «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا» به عبارت دیگر چرا از ترکیب «مثلهم» که جمع است به لفظ الَّذِي که موصولِ مفرد است تعبیر شده و ظاهراً بهتر بود که به لفظ «الَّذِينَ» تعبیر شود و گفته شود «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا» یعنی بهتر بود که جماعت به جماعت تشبیه شود و نه جماعت به مفرد.

در جواب می‌گوییم: که در این آیه مردمان دوچهره و انسانهای دورو به «مستوقد» و آتش افروز تشبیه نشده تا اشکال پیش آید و گفته شود که جماعت به مفرد تشبیه شده بلکه در این آیه داستان مردمان دوچهره به داستان «مستوقد» و آتش افروز تشبیه شده، همچنان که آیه ۵ سوره جمعه نیز چنین است و قرآن گفته است: مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...

یعنی مثل آنان که تورات بر آنها تحمیل گشته و بدان عمل نمی‌کنند، مَثَل آن خراست که کتابهایی را حمل می‌کند... که در این آیه هم گفته شده «كَمَثَلِ الْجِمَارِ» و گفته نشده «كَمَثَلِ الْحَمِيرِ» به صیغه جمع.

ابن شهر آشوب مازندرانی هم درج ۲ ص ۲۳۸ کتاب «مُتَشَابِه ۱۶ القرآن و مختلفه» گفته است:

علت این که «مَثَل» را به ضمیر جمع «هُم» اضافه کرده و سپس جمع را به مفرد تشبیه کرده، این است که در این، تمثیل فعل است با فعل. شیخ طوسی هم در این زمینه درج ۱ صفحات ۸۵ و ۸۶ در تفسیر التبیان<sup>۱۷</sup> به تفصیل بحث کرده است.



اینک درباره آیه ۱۹ سوره بقره بحث می‌کنیم، یعنی آیه «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» یعنی: مثل مردمان دوچهره چون کسانی است که در بیابان باران تندی بر آنان بیارد که در آن، تاریکی و رعد و برق است. آنان از بیم مرگ از صاعقه انگشتان خویش را در گوشها می‌نهند و خدا بر کافران احاطه دارد.

در این آیه، قرآن تصویر شگفتی از حال مردمان دوروی دوچهره، که از پریشانی و بیچارگی و گمراهی آنان حکایت می‌کند، به دست داده و گفته است:

مردمان دوچهره که گاه در میان مؤمنان به سر می‌برند و زمانی با کافران، گاه سخنی را می‌پذیرند و زمانی آن از سخن عدول می‌کنند، حالت آنان همانند حالت کسی است که گاه در روشنایی حرکت می‌کند و از روشنایی

زودگذر رعد و برق برای یافتن راه استفاده می‌کند و اندکی پیش پای خود را می‌بیند و کمی راه می‌افتد ولی بر اثر تاریکیها سرگردان است و متحیر و نمی‌داند که به کدام سو رود و از ترس مرگ با صاعقه، انگشت در گوش‌های خود می‌کند. تصویر اعجاز‌آمیز قرآن در این آیه این است که قرآن حالتِ مردمانِ دوچهره را به خوبی مجسم کرده است. نقش کلمات در آیه بخوبی پیداست.

قرآن در توصیفِ حالِ مردمانِ دوچهره گفته است که حالتِ آنان همچون «صیّب» است و صیّب: باران سیل‌آسا و تند است که نه تنها فایده ندارد بلکه زیان‌بخش است. حالتِ آنان را به صیّب همانند کرده و نه «غیث» که باران مفید و احیاء‌کنندهٔ زمین است.

دنباله آن گفته شده من السماء «أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ» و شاید کسی بگوید که اصولاً باران از آسمان می‌بارد و نیازی به کلمه «مِنَ السَّمَاءِ» نبوده است.

وجه شبه و تصاویر موجود در این آیه، بسیار شگفت‌آور است. قرآن منظرهٔ شگفتی از پریشانی و بیچارگی و گمراهی مردمانِ دوچهره را ترسیم کرده و در واقع گفته است بر اثر باران تند سیل‌آسای مُنْزَلِ از آسمان یعنی قرآن، برای آنان ابتلاءات و گرفتاریهایی که کنایهٔ از آنها به ظُلُمات تعبیر شده به وجود آمده، رعد در این آیه کنایه از بانگ و بازداشتن است. برق هم کنایه و سبیل بیان است.

نقش کلمه «السَّمَاءِ» را که به صورت معرفه آمده و افادهٔ استغراق و شمول و کلیت می‌کند و بر عظمت و شکوه آن می‌افزاید نمی‌توان نادیده گرفت و کنایتی است از باران تند سیل‌آسای مُنْزَلِ از آسمان یعنی قرآن.

کلمه «فیه» نشان می‌دهد که این ظلمات و تاریکیها و رعد و برقهها در

ذات و نهاد این باران تند سیل آسا وجود دارد.

نکره آمدن ظُّلُمَاتُ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ هم حکایت از نامحدود بودن و غیرمعیّن بودن پدیده‌ها و نیرومندی و مهیب بودن این پدیده‌ها می‌کند. نقش کلمه «أَصَابِع» هم این است که می‌خواهد ترس و بیم بیش از اندازه مردمان دورو را نشان دهد که برای نشنیدن اصوات مهیب و هولناک اصابع [=انگشت‌ها] را در گوش می‌نهند و حال آنکه اصابع در گوشها گذاشته نمی‌شود و نوک انگشتها را در گوش فرو می‌کنند و ظاهراً لازم بود که گفته شود «يَجْعَلُونَ أَنَا مِلَّهُمْ»

لیکن برای نشان دادن عظمت موضوع و مهیب بودن جریان ناشی از پدیده‌های طبیعت، بطور مجاز گفته شده «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» این خود از بابت مجاز مرسل است و بر مبنای ذکر کل و اراده جزء.

در انتخاب «يَجْعَلُونَ» نکته‌ای است بس لطیف؛ زیرا در وضع و مشتقات آن مثلاً «يَضَعُونَ» ثبات و استقرار نیست و وضع نهادن چیزی است بطور معمول و طبیعی بدون ایجاد تغییر کلی در آن و حال آن که «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ» مهیب بودن حادثه را بهتر می‌رساند؛ زیرا در «جَعَلَ» تغییر خلاف طبیعت است و دگرگونی و تغییر بطور معمول صورت نمی‌گیرد و جنبه فشار و تکلیف به خود می‌گیرد و در وضع چنین چیزی متصور نیست. بنابراین «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ» ثبات و استقرار بیشتری را می‌رساند تا يَضَعُونَ أَصَابِعَهُمْ» جمع آمدن «صواعِق» هم بدین جهت است که عظمت داستان را بهتر نشان دهد و ترس آنان را بهتر بفهماند.

رویهم رفته باید به تمام نکات بلاغی آیه آگاه باشیم تا معنای دقیق آن را بهتر درک کنیم.

مثلاً باید دانست که در کلام حذف وجود دارد؛ زیرا مثلاً «أَوْ كَصَيِّبٍ» در اصل بوده است: «أَوْ كَأَصْحَابِ صَيِّبٍ» و بنابر همین تقدیر است که فعل «يَجْعَلُونَ» جمع آمده و در واقع تشبیه مردمان دوچهره است به کسانی که دچار چنین حادثه‌ای شده‌اند و نه تشبیه مردمان دوچهره به باران تند سیل آسا و به قول عکبری [درج ۱ ص ۱۲۲ إِمْلَاءُ مَا مَنَّ بِهِ الرَّحْمَنُ<sup>۱۹</sup>] اصل عبارت بوده است: «أَوْ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ أَصْحَابِ صَيِّبٍ...»

قرآن برای بهتر شناختن مردمان دوچهره و برای این که آنان بهتر معرفی گردند و حالات و منش آنان بهتر درک شود مثلثی آورده شده است. یک بار گفته «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّي اسْتَوْقَدَ نَارًا...»

بقره/۱۷

و بار دیگر گفته است: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبُرْقٌ...»

بقره/۱۹

شاید کسی بپرسد که اگر این دو مثال برای بیان حالات مردمان دورو می‌باشد و قرآن می‌خواهد تصویری از مردمان دوچهره را بازگوید پس چرا تمثیل آیه ۱۹/بقره با حرف [=أَوْ] که برای شک است بیان شده؟

شیخ طوسی متوفی به سال ۴۶۰ هـ از قول زجاج متوفی به سال ۳۱۱ هجری نقل کرده که «أَوْ» در این آیه بر تخییر دلالت می‌کند و نه بر شک و تردید. [تفسیر البیان ۱/۹۲]

و در واقع خواسته است که بگوید که شما مخیر هستید و می‌توانید که مردمان دوچهره را یکبار به «مُسْتَوْقَدِ النَّارِ» ۱۷/بقره مثل بزنید و بگویید مَثَلِ این دورویان مثل کسی است که آتش بیفزود و چون آتش گرداگرد او را روشن ساخت، آن روشنی را خدا از ایشان بازگیرد و در تاریکی‌شان گذارد که راه حق

و طریق سعادت را هیچ نبیند. و بار دیگر به آنان که در بیابان باران تندی بر آنان  
بیارد و در آن، تاریکی و رعد و برق است که از بیمِ مرگِ از صاعقه، انگشتان  
خویش را در گوشها می نهند.

## منابع

- ۱- فی ظلال القرآن، سیّد قطب، البعة الخامسة، ۱۳۶۸ هـ، ۱۹۶۷ م، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان در ۸ مجلد.
- ۲- تفسیر مسئله القرآن المجید و اجوبتها، محمد بن ابی بن عبدالقادر الرازی، متوفای ۶۶ هـ، تحقیق و مقدمه از: محمد علی انصاری قمی، چاپ قم، چاپخانه مهر، افسست.
- ۳- معانی القرآن، ابوزکریّا یحیی بن زیاد معروف به: فراء، متوفای ۲۰۷ هـ، تحقیق از: الاستاد محمد علی النجار، مصر، الدار المصریّه للتألیف و النشر، ۱۹۶۶ م، در سه مجلد.
- ۴- تفسیر الخازن، مُسمی به: لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به الخازن، سال تألیف ۷۲۵ هـ، چاپ مصر، مطبعة مصطفى محمد، ۷ بخش در ۴ مجلد.
- ۵- تفسیر غریب القرآن، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبّه، متوفای ۲۷۶ هـ، تحقیق از السیّد احمد صقر، مصر، داراحیاء الکتب العربیّه، عیسی البابی الحلبی و شرکاء، ۱۳۷۸ هـ، ۱۹۵۸ م.
- ۶- کنز العرفان فی فقه القرآن، جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری، متوفای ۸۲۶ هـ، تحقیق از: شیخ محمد باقر شریف زاده، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۴۳ ش، ۱۳۸۴ ق، ۲ جلد در یک مجلد.
- ۷- احکام القرآن، ابوبکر عبدالله معروف به: ابن العربی، متوفای ۵۴۳ هـ، تحقیق از علی محمد البحاوی، در ۴ جلد، الطبعة الثانیه، مصر، عیسی البابی و شرکاء،

۱۳۸۷ هـ ۱۹۶۷ م.

- ۸- اقصی البیان فی آیات الاحکام، الشیخ مسعود السلطانی در ۲ جلد، بی تا.
- ۹- البیان فی غریب قرآن، ابوالبرکات بن الانباری، متوفای ۵۷۷ هـ تحقیق از دکتر طه عبدالحمید طه، در ۲ جلد، چاپ مصر، هیئته المصریة الحامة للتألیف و النشر، ۱۳۸۹ هـ ۱۹۶۹ م.
- ۱۰- ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، للرمّانی و خطّابی و عبدالقاهر الجرجانی، تحقیق و تعلیق: محمد خلف الله و دکتر محمد زغلول سلام، الطبعة الثانية، دارالمعارف بمصر، ۱۳۸۷ هـ ۱۹۶۸ م.
- ۱۱- تفسیر الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، معروف به تفسیر کشاف ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، متوفای ۵۳۸ هـ افسس، تهران، انتشارات آفتاب، در ۴ مجلد.
- ۱۲- بدیع القرآن، ابن ابی الاصبیح المصری، تحقیق و مقدمه از حنفی محمد شرف، الطبعة الاولى، ۱۳۷۱ هـ ۱۹۵۷ م، مکتبه نهضة مصر بالفجالة.
- ۱۳- أضواء علیّ متشابهات القرآن، الشیخ خلیل یاسین، بیروت در ۲ جلد، الطبعة الثانية، ۱۹۸۰ م.
- ۱۴- مسالک الافهام الی آیات الاحکام، علامة جواد الکاظمی، متوفای اواسط قرن ۱۱ هـ، تحقیق و تعلیق از شیخ محمدباقر شریف زاده، کتابفروشی مرتضویه، تهران، بی تا، چهار جلد در ۲ مجلد.
- ۱۵- تفسیر جوامع الجامع، تألیف طبرسی، انتشارات دانشگاه تهران، تصحیح دکتر ابوالقاسم گرجی، اسفندماه ۱۳۵۹ هـ ش.
- ۱۶- مشابهات القرآن و مختلفه، ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، متوفای ۵۸۸ هـ از انتشارات بیدار.



۱۷- تفسیر التبیان، شیخ الطائفه طوسی، متوفای ۴۶۰ هـ، تصحیح و تحقیق از احمد حبیب قصیر العاملی، مكتبة الامین، نجف اشرف، افسست، بیروت، لبنان در ۱۰ جلد.

